

مثنوی در آیینهٔ مثنوی

دکتر علی محمدی

عضو هیأت علمی دانشگاه بوعالی سینا همدان

الناز محمدی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده:

مثنوی یکی از بزرگ‌ترین آثار عرفانی و اندیشه‌گانی و ادبی به زبان فارسی است که در جهان شرق و غرب، آوازه یافته است. بسیاری از دانشمندان و شاعران و فیلسوفان جهان به مطالعه و خواندن مکرر آن میل پیدا کردند و برخی بر آن شرح و نقد و تقریظ نوشتند. در ایران نیز از قدیم‌الایام خصوصاً درویشان و عارفان و شارحان زبان عرفانی، با مشتی انس و الفت داشتند و شروحی بر آن نوشته‌اند. بنابراین، برخی از نویسنده‌گان در مقالات و کتاب‌شناسی‌هایشان به معرفی آثاری پرداخته‌اند که یا به شرح مثنوی پرداخته شده، یا در باره‌ی مطالبی از آن کتاب سخن رفته است؛ اما تا کنون کسی به گونه‌ای مستقل و منفرد به این موضوع نپرداخته که خود مولانا در کتاب مثنوی چه نگاه و نظری به این کتاب شریف داشته است. بنابراین، در این مقاله، ما به طور ویژه و بیش‌تر به صورتی اماراتی و تشریحی به این موضوع پرداخته‌ایم تا مشخص گردد که مثنوی از دریچه‌ی مثنوی و از نظر خداوندگارش چه جایگاهی دارد. در مجموع شش دفتر مثنوی مولانا به طور مستقیم و غیر مستقیم از مثنوی یاد کرده است. جز متن اشعار، این یادکرد و تشریح در دیباچه‌های شش گانه‌ی دفترها نیز به طور چشمگیری آمده است که در این مقاله به شرح و بسط آن پرداخته شده است.

واژه‌های کلیدی:

مولانا، مثنوی، آیات قرآن، نرdban آسمان

مقدمه:

برای پژوهندگان فرهنگ، اندیشه و زبان فارسی، مثنوی، اثری بی‌بدیل و جاودانه است. گستره‌ی آثاری که تاکنون گرد این کتاب فراهم آمده، چه در ایران و چه در بیرون ازین آب و خاک، بیانگر این ادعا است. هر کس درکی کوچک از این کتاب پیدا کند، آن را شاهکاری جاودان می‌یابد، چنان‌که منتقدان و محققان بزرگ جهان، این کتاب را به عنوان یک اثر جهانی پذیرفته‌اند. کتاب مثنوی به واسطه‌ی نبوغی که سراینده‌ی آن دارد، چنان ظرفیت عظیمی پیدا کرده است که بتوان سال‌ها روی آن تأمل کرد و به بهانه‌ی محتویات آن هنوز مطلب نوشت و ورق‌ها سیاه کرد. کرانه‌های این دریای بن‌ناپدید هنوز ناشناخته است و شکی نیست که این عمق و عظمت، همه به سراینده‌ی این کتاب بازنمی‌گردد؛ بلکه به آن فرهنگ غنی و عظیمی نیز وابسته است که این شاعر در بستری چنان پرورش یافته و با مهارت هرچه تمام‌تر از آن بهره برده است.

انتخاب این موضوع از آن جهت بود که بارها شاهد همت پژوهشگرانی بوده‌ایم که بر آن بوده‌اند تا آثار ارزشمند را از دریچه‌ی خود آن‌ها تحلیل و بررسی نمایند که تفسیر «قرآن با قرآن» نمونه‌ای از این تلاش‌هاست. از آن‌جا که مؤلف مثنوی وارسته‌ترین شاعر در تصوف اسلامی است و مثنوی هم عرفانی ترین و متعالی‌ترین شاهکار ادب فارسی است و گزافه گویی نمی‌باشد که «برخی محققان آن را بزرگ‌ترین اثر عرفانی عالم در تمام اعصار خوانده‌اند» (زربن کوب، 1364: 12/1)، ما بر آن شدیم تا به آن بخش از مثنوی بپردازیم که شاعر؛ خود به معرفی، تشریح و توصیف مثنوی پرداخته است.

پیشینه‌ی پژوهش

با توجه به مطالعات دقیقی که صورت گرفت، علی‌رغم این که تا کنون مثنوی‌پژوهان متعددی از جنبه‌های گوناگون به معرفی و تحلیل این اثر پرداخته‌اند، اما تاکنون هیچ کار جامع و مستقیمی در زمینه‌ی خوانش مثنوی از دریچه‌ی خودش، دیده نشده است و بیشتر کارها در حوزه‌ی مسایل ادبی و به طور جسته و گریخته در سایر مباحثت است که ذکر یکایک آن‌ها در حوصله‌ی این متن نمی‌گنجد. ما تنها دو مقاله یافتیم که می‌توانند تا حدی با موضوع ما مرتبط باشند:

سلماسی‌زاده، جواد 1357. تفسیر یک بیت و تحلیل یک تمثیل از مثنوی معنوی مولوی، مجله‌ی وحید، شماره‌ی 234 و 235، صص 109-107.

فرزان، حمید 1352. نخستین بیت مثنوی و تفسیر آن، مجله‌ی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، شماره‌ی 13 و 14، صص 1-19.

در این دو مقاله، تنها به یک بیت از مثنوی اکتفا شده است و سپس در آیینه‌ی همین تک بیت‌ها مثنوی را تحلیل نموده‌اند، در حالی که دامنه‌ی تحقیق ما بسیار گسترده است و تمام شش دفتر به انضمام دیباچه‌ها را شامل می‌گردد.

مثنوی در آیینهٔ مثنوی

نخستین جایی که مولانا به کتاب مثنوی می پردازد، مقدمه‌ی دفتر اول است. در این مقدمه که به زبان عربی نوشته شده، نکته‌ی هایی هست که اهمیت آن شاید برابر تمام آن چیزی باشد که در بقیه‌ی مثنوی از مثنوی سخن به میان آمده است:

«هذا كتاب المثنوي و هو اصول اصول الدين فى كشف الاسرار الوصول واليقين»
«مثنوی، اصول، اصول، دین، در کشف اسرار وصول و بقین است.»

در این جمله، تأکید بر واژه‌ی اصول و تکرار آن بیانگر این حقیقت است که مولانا می‌خواسته از لایه‌های تو در توی کتاب سخن بگوید. ما می‌توانیم به جای واژه‌ی «اصل» واژه‌ی «جان» را بگذاریم، یعنی جان جان جان که به عمیق‌ترین بطن اشاره دارد. باطن باطن باطنِ دین، کتاب مثنوی خواهد بود که واژه‌ی «دین» مخاطب را از این شبهه دور می‌سازد که بخواهد کتاب را جدای از آثار دینی بداند و صراحتاً می‌گوید کار او در چارچوب امور دینی است. از طرفی می‌گوید دینی که با اسرار، باطن، کشف و شهود سر و کار دارد نه آن دینی که در فقاوت خشک و ظاهری جستجو می‌شود:

«و هو فقهُ اللَّهِ الْأَكْبَرِ و شَرْعُ اللَّهِ الْأَزْهَرِ و بِرْهَانُ اللَّهِ الْأَزْهَرِ»
 (مثنوي) فقه اکبر (دانش برتر) و آیین روشن خدا و دلیل آشکار خداوند است.«
 از آن جا که مولانا خود پیش از درآمدن به کسوت صوفی، فقیه و متشرّعی برجسته بود،
 کتاب مثنوی را برتر از هر کتاب فقهی دیگری می‌داند. ضمن این که واژه‌ی فقه در لغت به
 معنی دانش و دانایی نیز هست. لذا «فقهالله» یعنی دانشی که متعلق به حق است، نه
 دانش، که متعض، به احکام و فروع می‌شود.

در واژه‌ی شرع نیز به نوعی دیگر دفع دخل می‌کند. نباید خوانندگان، مولانا را از جاده‌ی شرع و اصول خارج بدانند که به سادگی، بتوانند او را از دایره‌ی گتیه خارج کنند.

به همین لحاظ، مولانا پیش از آمدن در کسوت تصوّف، شهرت دینداری و رعایت اصول و فروع دین و شئون شریعت را داشته است. حتا هنگامی که متلبس به لباس تصوّف شد و حلقه‌ی صوفیانه تشکیل داد و در سماع و رقص شرکت جست، بهانه به دست کوتنه‌نظران نمی‌داد و به رعایت شعایر دینی منسوب بود:

«مثُلُ نوره كمشكاةٍ فيها مصباحٌ يشرقُ أشراقاً انورٌ مِنَ الأَصْبَاحِ»
«نور مثنوی در مثل به چراغدانی می‌ماند که در آن چراغ تابانی باشد که از صبح درخشان روشن‌تر است.»

پس، مثنوی از لحاظ فرم، کالبدی است که جانی گرامی در آن قرار گرفته است و این جان همان نور است که از خورشید آسمان درخشان‌تر است. چنان که ملاحظه می‌شود، مولانا از صفاتی برای مثنوی استفاده می‌کند که پیش از آن در قرآن برای خدا اطلاق گردیده است: «اللهُ نور السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ مثُلُ نوره كمشكاةٍ فيه مصباحٌ... خدا، نور آسمان‌ها و زمین است و تمثیل نور او همچون چراغدانی است که در آن چراغی روشن باشد» (نور/35).

«وَ هُوَ جَنَانُ الْجَنَانِ ذُو الْعَيْنِ وَ الْأَغْصَانِ مِنْهَا عَيْنٌ تَسْمَى عِنْدَ أَبْنَاءِ هَذَا السَّبِيلِ السَّلْسُبِيلًا»

«مثنوی باغ دل‌هاست و انبوه از درختان و آکنده از چشم‌ههاران حکمت و معرفت است و در آن چشم‌های هست که برای اهل دل مانند سلسیل (چشم‌هی بهشتی) است.»
«...تجربی می‌تھتھا الأنھار... نھرھای جاری از پای درختان آن‌ها می‌گذرد» (نحل/31). دل به گفته عرف، تنها لطیفه معنوی و روحانی وجود آدمی است که وسیله‌ی قرب او به پروردگار است و مرگی برای آن نیست. تکرار واژه دل در مثنوی (1167 بار) نشان از اهمیت جایگاه دل نزد مولانا می‌باشد (بهنام‌فر، رستمی، 1389: 23).

«وَ عِنْدَ اصحابِ الْمَقَامَاتِ وَ الْكَرَامَاتِ خَيْرٌ مَقَامًا وَ أَحْسَنٌ مَقِيلًا»
«(این کتاب) نزد اصحاب مرتبت و ارباب کرامت، بهترین مرتبه و مقام را دارد و زیباترین آسایشگاه برای آنان است.»

واژه‌ی «مقیل» در قرآن نیز آمده است و فرم دستوری مولانا در این عبارت از قرآن گرفته شده است.

در سوره‌ی نور آیه‌ی 25 آمده است: «اصحابُ الجنةٍ يومنَدِ خيرٌ مستقرًا وَ أحسنُ مقيلًا؛ اهل بہشت در روز رستاخیز جایگاهی بهتر و زیباتر از دنیا برای استقرار و خوابگاه خواهند داشت.»

«الْأَبْرَارُ فِيهِ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرِبُونَ وَ الْأَحْرَارُ مِنْهُ يَفْرَحُونَ وَ يَطْرَبُونَ»
«نیکان از چشمۀ متشوی می‌نوشند و از مائده‌ی آن می‌آشامند و آزادگان در گلستان مشنوی طرب می‌کنند و به شادباش مشغول می‌گردند.»
«هُوَ كَنْيَلٌ مَصْرَ شَرَابٌ لِلصَّابِرِينَ وَ حَسْرَةٌ عَلَى آلِ فَرْعَوْنَ وَ الْكَافِرِينَ»
«آن (مشنوی) همچون رود نیل مصر، منشاً خیر و برکات است. برای شکیبایان شربتی آرامش‌دهنده و برای خشک‌مغزان و متحجران مایه‌ی حسرت است.»
«كما قالَ يَضْلُّ بِهِ كثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كثِيرًا»
«چنان‌که (خداؤند در قرآن) فرموده: به این فرقان گروهی گمراه شوند و گروهی رهایی یابند» (بقره/26).

«إِنَّهُ شَفَاءُ الصَّدُورِ وَ جَلَاءُ الْأَحْزَانِ»
«مشنوی درمان دل‌ها و پاک کننده‌ی غم‌هاست.»
«وَ كَشَافُ الْقُرْآنِ وَ سَعَةُ الْأَرْزَاقِ وَ تَطْبِيبُ الْأَخْلَاقِ»
«رازهای قرآن را آشکار می‌سازد و روزی معنوی انسان را گسترش می‌دهد و مهذب- سازنده‌ی رفتار زشت آدمیان است.»
«بَأَيْدِي سَفَرِ، كَرَامٍ بِرَبِّيْ يَمْنَعُونَ أَنْ يَمْسِّهِ إِلَّا الْمُطْهَرُونَ»
«مشنوی به دست فرشتگان عزیز و بلندمرتبه‌ی آسمانی نوشته شده است (برگرفته از آیات 15 و 16 سوره‌ی عبس) که آن‌ها از بهره بردن ناپاکان از آن جلوگیری می‌کنند «إِنَّهُ لِقُرْآنَ الْكَرِيمِ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمْسِّهِ إِلَّا الْمُطْهَرُونَ؛ اِنَّ قُرْآنَ الْكَرِيمِ اَسْتَ، در لوح محفوظ قرار دارد، جز پاکان دست کسی به آن نرسد» (واقعه/75-79).
«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ»
«هیچ امری چه در گذشته و چه در آینده بر آن خط بطلان نخواهد کشید.»
این صفت نیز با توصیفی که قرآن از خویش دارد، مطابق است: «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدِيهِ وَ لَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ: در اکنون و آینده‌اش باطل راه ندارد زیرا (این کتاب قرآن) فرستاده‌ای از جانب حکیمی ستوده است» (فصلت/42).

«وَاللَّهُ يرْصُدُهُ وَيُرْقِبُهُ وَهُوَ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ»

این جمله ناظر است بر آیه‌ی 64 سوره‌ی یوسف که می‌فرماید: «فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ؛ خدا بهترین نگهدارنده است و اوست مهربان‌ترین مهربانان».

«وَمَا لَهُ الْقَابٌ أَخْرَى لِقَبِهِ اللَّهُ تَعَالَى وَأَقْصَرْنَا عَلَى هَذَا الْقَلِيلِ وَالْقَلِيلُ يَدْلِلُ عَلَى الْكَثِيرِ وَالْجَرْعَةُ تَدْلِلُ عَلَى الْغَدِيرِ وَالْحُقْنَةُ تَدْلِلُ عَلَى الْبَيْدِرِ الْكَبِيرِ»

(مثنوی) صفت‌های دیگری نیز دارد که خداوند به آن بخشیده است. ما (مولانا) به این اندک اکتفا می‌کنیم که کمی آن بر سیاری دلالت می‌کند، چنان که قطره‌ای آب بر برکه ای و مشتی بر خواری دلالت دارد.

«يقولُ محمدُ ابنُ محمدَ ابنُ حسِينَ بلخِي إِجْتَهَدَ فِي تَطْوِيلِ الْمَنْظُومِ الْمَشْتُورِ عَلَى الْغَرَائِبِ وَالنَّوَادِرِ وَغَرَرِ الْمَقَالَاتِ وَدُرُرِ الدَّلَالَاتِ وَطَرِيقَةِ الرَّهَادِ وَحَدِيقَةِ الْعَبَادِ قَصِيرَةُ الْمَبَانِي كَثِيرَةُ الْمَعَانِي»

«من، محمد ابن محمد ابن حسين بلخی، این مثنوی را منظوم ساختم تا مشتمل باشد بر چیزهای غریب و نادر، سخنان روشن و صدف‌های گفتار. این کتاب مسیر پرهیزکاران و باغ عبادتکاران است مشتمل بر لفظ اندک و معانی بسیار». نخستین باری که مولانا در خلال ابیات، از مثنوی به طور آشکار سخن می‌گوید، بیت 2098 دفتر اول است:

مثنوی در حجم گر بودی چو چرخ در نگنجیدی در او زین نیم برخ
این می‌تواند اشاره به عالمی داشته باشد که پیر چنگی در حالت بی خویشی به آن رسیده است.

در دفتر اول، بدون این که نام مثنوی ذکر گردد، باز هم سخن از آن به میان آورده است:
این شنیدی موبه مویت گوش باد آب حیوان است خوردی نوش باد (2595/1)

آب حیوان خوان مخوان این را سخن روح نو بین در تن حرف کهنه (2596/1)

او در این ابیات مثنوی را بدون ذکر نام، آب حیوان می‌داند و روح نوی که در تن حرف کهنه قرار گرفته است.

جائی دیگری که به طور غیر مستقیم از مثنوی سخن گفته، بیت 4001 دفتر اول است:
سخت خاک آلود می‌آید سخن آب تیره شد سر چه بند کن

او سخن‌ش را به آب تشبیه کرده و انگار می‌خواهد بگوید که دیگر کافی است و نباید بیش ازین ادامه داد.

تا خدایش باز صاف و خوش کند
او که تیره کرد هم صافش کند
(4002/1)

و از خداوند می‌خواهد تا کلام تیره اش را صاف گرداند و چشم‌های علوم و معارف را بر چاه قلبش که از آب معنا خالی شده، دوباره بازگرداند.
«در بیان برخی از حکمت تأخیر این مجلد دوم که اگر جمله حکمت الهی بنده را معلوم شود، در فواید آن کار فرو ماند و حکمت بی‌پایان حق ادراک او را ویران کند، بدان کار نپردازد».

اگرچه بین دفتر اول و دوم فاصله‌ی زمانی رخ می‌دهد و اگرچه در غالب روایات تصریح نموده‌اند که به دلیل «وفات زوجه‌ی حسام‌الدین بوده است» (زین کوب، 1366: 27/1)، با این حال خود مولانا سبب را چیز دیگری می‌داند. حسام‌الدین برای تکمیل و تکامل معنویات خویش، چهره از خلق پوشانده بود. بلبلی بود که به معراج حقیقت رفته بود و در بازگشت به بازی بدل شد که بتواند بر ساعد سلطان حقیقت بنشینند. خود مولانا هم نیازمند فرصتی بوده است تا معانی تازه در ذهنش شکل بگیرد و آن‌گاه به ادامه‌ی مثنوی بپردازد و نیز دفتر دوم به لحاظ پختگی و معانی برتر از دفتر اول بوده است. چنان‌که آمده: «کتبه‌ی کلام و حفظه‌ی کرام روزی از حضرت مولانا پرسیدند که مجلدات مثنوی را بر همدیگر ترجیه‌ی و تفضیلی هست؟ فرمود: آری! ثانی را بر اول فضیلت چنان است که آسمان دوم را بر اول و سوم را بر دوم و...» (افلاکی، 1362: 457/1).

پس، مرگ همسر حسام‌الدین دلیل بسیار مهمی است، اما کافی نیست و حضرت خداوندگار برای سرایش این اثر عظیم نیاز به تأمل داشته است.
در همان بیت اول دفتر دوم چنین می‌گوید:

مدتی این مثنوی تأخیر شد مهلتی بایست تا خون شیر شد
در این جا مولانا مثنوی را آشکارا شیری می‌داند که در پستان جان او نهفته است.
چنین نیست که یک اثر ادبی از نوع مثنوی به رایگان تولید شود. خون وجود مولانا در گردشی طولانی و طی دوران کمال، به شیر شیرین مثنوی تبدیل گردیده است.

در بیت ششم، مثنوی را صیقل ارواح خوانده که دفتر دومش در روز استفتح آغاز گشته است.

روز استفتح روز ۱۵ ربیع‌الثانی در این روز درهای رحمت‌الله به روی مردم باز می‌شود. برخی در تاریخ روز بازگشت مثنوی و آغاز سروden دفتر دوم تردید کرده‌اند و منظور مولانا را از روز استفتح، صرفاً، روز گشوده شدن ابواب رحمت دانسته‌اند، اما با توجه به بیت همین دفتر:

مطلع تاریخ این سواد و سود
سال اندر ششصد و شصت و دو بود
پیداست که دقیقاً تاریخ سروden یعنی ۱۵ ربیع‌الثانی ۶۶۲ را بیان می‌کند.

در مقدمه‌ی دفتر سوم چنین می‌آورد که:

«إنما يفهمُ كُلُّ قاريٍ على قدرِ نهيتِه»

«بی‌گمان هر خواننده‌ای به قدر طرفیت و توانی که دارد، از آن (مثنوی) بهره می‌گیرد.»
۲. «فَمَنْ بَذَلَهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ إِنَّمَا إِثْمَهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَذِّلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلَيْهِمْ»
«اگر کسی بعد از شنیدن مثنوی بخواهد آن را دگرگون سازد، پس همانا خدا شنوا داناست.»

یعنی کتاب مثنوی از هر گونه تحریفی در امان است و خدای تعالی حافظ و نگهبان آن خواهد بود.

یکی از داعیه‌های پنهانی مولانا بیان این نکته است که مثنوی برای خود قرآنی دیگر است؛ منتها نه در برابر قرآن محمد(ص)، بلکه در همسایگی و تبیین و تشریح آن. از طرفی، مولانا خویش را به طور پوشیده شیخ و انسان کامل نیز می‌داند. او می‌خواهد مقامی مستقل برای مثنوی قابل شود.

«منقول است که جمیع قرآن را حضرت مصطفا هفت بار بر جبرئیل امین فروخواند، و هفت بار او خواند و رسول شنید و همچنان در شب معراج هفتاد بار بر حضرت باری تعالی بخواند. همچنان منقول است که حضرت حسام‌الدین چلبی مجموع مجلدات مثنوی را بر مولانا هفت بار فروخواند و او سماع جانی کرده و استماع فرمود و بر رموز و کنوز اسرارش مطلع گشته و مطلع انوار الهی شده و تمامت مشکلات مثنوی را حل کرده و با زر حل ثبت فرموده و اعراب نهاد» (افلاکی، ۱۳۶۲: ۴۹۶).

این که مولانا در تمامی داستان‌ها، مثل‌ها، آیات و احادیث تصرف می‌کند و طبق خواست و نظر خویش آن‌ها را می‌خواند، از همین نکته حکایت دارد که مثنوی قایم به ذات است.

در دفتر چهارم، چنین می‌گوید:

«الظُّلْعُنُ الرَّابِعُ إِلَى أَحْسَنِ الْمَرَابِعِ وَ أَجْلَّ الْمَنَافِعِ تُسْرُّ قُلُوبِ الْعَارِفِينَ بِمُطَالِعَتِهِ كَسْرُوُرِ الرِّيَاضِ بِصُوبِ الْغَمَامِ وَ أَنْسِ الْعَيْوَنِ بِطِيبِ الْمَنَامِ»
«دفتر چهارم حرکتی به سوی نیکوترين جای‌های بهاری و بزرگ‌ترین فایده‌های معنوی است. دل عارفان به خواندن آن شاد می‌گردد، چنان که با غذا از ریزش آب‌ها شاد می‌گردد و چشمان به لطافت خواب آرام می‌گیرند.»

«فِيهِ ارْتِيَاحُ الْأَرْوَاحِ وَ شَفَاءُ الْأَشْبَاحِ وَ هُوَ كَمَا يَشْتَهِيَ الْمُخْلَصُونَ وَ يَهْوَنُهُ وَ يَطْلُبُهُ السَّالِكُونَ وَ يَتَمَّنُونَ»

«در این کتاب، جان‌ها آرامش یابند و تن‌ها شفا پیدا کنند. این کتاب همان چیزی است که پاکان خواهند و دوست دارند و عارفان تمبا می‌کنند.»

«لِلْعَيْوَنِ قُرْةٌ وَ لِلنَّفُوسِ مَسْرَةٌ أَطْيَبُ الشَّمَارِ لِمَنِ اجْتَنَى وَ أَجْلَّ الْمَرَادَاتِ وَ الْمُنْيَى»
«این کتاب مایه‌ی خنکی چشم‌ها(گسترش دید) و شادمانی جان‌هاست. گواراترین میوه در آن است برای کسی که بخواهد بچیند، بالاترین حاجات در آن هست اگر کسی طلب حاجت کند.»

«مُوصَلُ الْعَلِيلِ إِلَى طَبِيبِهِ وَ هَادِي الْمُحَبِّ إِلَى حَبِيبِهِ»

«بیمار را به پزشک می‌رساند، عشاقد را به معشوق.»

«وَ هُوَ بِحَمْدِ اللَّهِ مِنْ أَعْظَمِ الْمَوَاهِبِ وَ أَنْفُسِ الرَّاغِبِينَ مُجَدَّدُ عَهْدِ الْأَلْفَةِ مُسْهَلٌ عُسْرٌ أَصْحَابُ الْكَلْفَةِ»

«این بخش به سبب مندرج بودن ستایش خدا در آن از بزرگ‌ترین دهش‌ها و نفیس‌ترین بخش‌های مثنوی است. میثاق انس را تجدید می‌کند و سخن را برای سخن کشندگان آسان می‌گرداند.»

«بِيزِيدُ النَّظَرُ فِيهِ أَسْفَا لِمَنِ بَعْدَ وَ سَرُورًا وَ شَكْرًا لِمَنْ سَعِدَ»

«کسی که از دوران باشد، خواندن این کتاب به تأسیش می‌افزاید؛ اما نیکبخت حق باور را شاد می‌گردد.»

«تضمن صدره ما لم يتضمن صدور الغانياتِ مِن الْحُلُلِ جَزاءً لِأهْلِ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ»
«در سینه‌ی این کتاب (دفتر چهارم) چیزی است که در سینه‌ی زنان زیبا و آراسته به
زیور نیست. پاداشی است برای دانشمندان و کارگزاران به علم.»
«و هو كَبِيرٌ طَلَعَ وَ جَدٌ رَجَعَ زَايدٌ عَلَى تَأْمِيلِ الْأَمْلَيْنَ رَايدُ لَرَؤُدِ الْعَالَمَيْنَ»
«دفتر چهارم، همچون ماه تابان است و همچون بختی است که از نو آمده باشد. بختی
که بر آرزوی حاجتمندان بیفزاید و مژده دهنده‌ای است برای جستجو گران نیکی و
سرسیزی.»

«يرفعُ الأملَ بَعْدَ انخِفَاضِهِ وَ يَبْسِطُ الرِّجَاءَ بَعْدَ إِنْقَبَاضِهِ كَشْمِسِ أَشْرَقَتِ مِنْ بَيْنِ غَمَامِ
تَفْرِقْتُ، نُورُ لِأَصْحَابِنَا وَ كَنْزُ لِأَعْقَابِنَا»

«آرزوی فرو رفته را برآورد و امید فسرده شده را بگسترد. چون خورشیدی که از میان
ابرها بتابد؛ نوری است برای یاران امروز و گنجی است برای بازماندگان فردا.»
باز می‌گوید: مثنوی همچون آینه‌ای است که جمال بیننده‌ی در خود را منعکس
می‌کند. کسانی که او را افسانه می‌خوانند، خودشان افسانه‌اند و کسانی که شرح و بسط آن
را نقد خود می‌دانند، آن‌ها به صواب نزدیکاند(32/4). چنان‌که آب نیل برای قبطیان
فرعونی تبدیل به خون گردید: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطَّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْفَمَلَ وَالضَّفَادَعَ وَ الدَّمَ
آياتٍ مَفْصَلَاتٍ فَأَسْتَكَبُرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ: فَوَفَرْسَتَادِيمْ بِرَ آنَّهَا (فرعونیان) بادهای
شدید و سیل، ملغ، شپش، وزع و خون شدن آب که نشانه‌های آشکار قهر اویند. با این،
حال راه خودبینی پیش گرفتند؛ زیرا قومی نایکار بودند» (اعراف/133)، مثنوی نیز برای
برخی چنین وضعی دارد، برای حسودان غذایی مخرب و سمتی است، چنان‌که برای اهل و
موسیان، آب صاف و گوارا است (33/4).

روزی حسام‌الدین به مولانا گفت: وقتی که اصحاب، مثنوی می‌خوانند، می‌بینم که
جماعتی غیبی شمشیر به دست حاضر می‌شوند و بیخ ایمان و شاخه‌های دین کسانی را که
بر ابیات مثنوی به اخلاص گوش فرانمی‌دهند، قطع می‌کنند. مولانا این سخن را تأیید
فرمود و این دو بیت را خواند:

دشمن این حرف این دم در نظر
ای ضیاء الحق تو دیدی حال او
شد ممثل سرنگون اندر سقر
حق نمودت پاسخ افعال او
(34-35/4)

همچنین، یک بار حسام‌الدین دیده بود که پیامبر اکرم مثنوی را به مطالعه گرفته، به اصحاب نشان می‌داد و تفاخر می‌نمود (گولپیمارلی، 1382: 61).
دشمنان مثنوی همچون دشمنان کلام حق و قرآن، به بدترین عذاب الهی دچار می‌آیند.

آب نیل است این حدیث جان فرا
یا ریش در چشم قبطی خون نما
(3430/4)

چنان که در بیت آخر دیده می‌شود، مثنوی را باز به آب نیل مثل زده است که در چشم حساد و دشمنان آن تبدیل به خون می‌گردد و مانع از گوارش و نوشیدن برای تنگ‌نظران خواهد بود.

در ابیات پایانی این دفتر، مولانا در وصف مثنوی می‌گوید:
یا تو پنداری که حرف مثنوی
چون بخوانی رایگانش بشنوی؟
یا کلام حکمت و سرّنهان
اندر آید زغبه در گوش و دهان؟
اندر آید لیک چون افسانهها
پوست بنماید نه مغز دانهها
در سرو رو در کشیده چادری
رو نهان کرده ز چشمت دلبری
(3459-3462/1)

در ابیات بالا می‌گوید: حدیث مثنوی را به آسانی نمی‌توان فهمید و مفاهیم آن رایگان برای هر کسی به دست نمی‌آید و باید آگاهی داشت.

ابیات بعدش هم تأییدی است برای این حرف و می‌گوید: خیال کردهای سخنان حکمت‌آموز مثنوی را به آسانی می‌فهمی و درک می‌کنی؟! (3460/4). مثنوی به گوش همه، می‌رسد اما اسیران نفس، به آن مانند افسانه می‌نگرند و فقط ظاهرش را درمی‌یابند نه مقصودش را (3461/4). مفاهیم و مقاصد مثنوی زیباروی دلبری است که چادری بر سر خود کشیده و چهره‌اش را از نامحرمان و اهل ظاهر مستور داشته است (3462/4).

در دفتر پنجم، پس از بیان مناجاتی عالی، از دفتر پنجم مثنوی یاد می‌کند که همچون ستاره‌ای در برج‌های آسمان جان می‌درخشد (4227/5). اما از آن‌جا که هر کسی نمی‌تواند ستاره‌ها را بشناسد و تشخیص دهد، مثنوی نیز میزان عیارش نزد همه کس مشخص نیست. تنها ستاره‌شناسی آگاه می‌تواند ستاره‌ها را رصد کند و میزان برتری و عظمت آن‌ها را از جهت نور و ثمره‌ای دیگر تشخیص دهد (4228/5). با این حال، ستاره در حال درخشش

است و برخی ممکن است بتوانند آن را مشاهده کنند. بر این کسان نیز، تنها سهمی و بهره ای که هست همان مشاهده و اصطلاحاً «بهره‌ی نظارگی» است. این‌ها از سعد و نحس بودن ستاره و خاصیات دیگر ش بی‌بهره اند(4229/5). کسی که بخواهد با فلسفه‌ی آفرینش ستاره‌ها آشنا بشود، اگر خود نمی‌تواند درکی از آن‌ها داشته باشد، باید آشنایی و پیری و کاملی پیدا کند تا برای او وضع ستارگان را روشن سازد. ستاره‌هایی که بعضی از آن‌ها خاصیت دیوسوزی دارند(4230/5). در بیت مذکور، از شهاب ثاقب یاد می‌کند که در سوره‌های الطارق، صفات و حجر به آن اشاره شده است: « و ما ادریک ماللطارق، النجمُ ثاقب: چه دانی که طارق چیست؟ ستاره‌ای است درخشان» (طارق/3-2) و نیز در صفات: «إلا من خطفَ الخففتَ فأتَيْتَ شَهَابً ثَاقِبً حَجَرً كَسِيَّ كَه بخواهد بربايد، در اين حال شهاب ثاقب او را دنبال خواهد کرد» (صفات/10) و در حجر: «إلا من استرقَ السَّمَعَ فأتَيْتَ شَهَابً رُوشَنً» (حجر/18) جز کسی که بخواهد استراق سمع کند، دنبال خواهد کرد او را شهابی روشن» (حجر/18) حاصل معنا این که انسان‌ها، استعداد نظاره کردن و فهم ستاره‌هایی همچون مثنوی را دارند؛ اما دیوهایی هست که اجازه نمی‌دهد انسان درک درستی از این ستاره‌ها داشته باشد. در این صورت، باید به نفس‌های دیوسوز پناه برد تا در پناه آن، انسان روشنایی چشم یابد و از دل و جان خریدار دیدار مثنوی یا ستاره‌های درخشان آسمان شود. مثنوی اگرچه به تاریک‌جانان روی خوش نشان نمی‌دهد، اما به استقبال جان‌آگاهان و روشن‌ضمیران می‌رود(4232/5).

مولانا در ایيات 8 تا 19 دفتر ششم هم به خویش و هم به حسات‌الدین دل‌داری می‌دهد که: من نباید از ادامه‌ی مثنوی دست بکشم و تو نباید از تشویق و ترغیب صرف نظر کنی. ما باید کارمان را ادامه دهیم، چون تاریخ به ما ثابت کرده است که اگرچه گروهی از کتاب‌های بزرگ آسمانی چون مثنوی را نمی‌فهمند؛ اما مگر نوح، موسا، محمد، از تبلیغ و ادامه‌ی ارشاد خویش دست برداشتنند؟

می‌گوید: دریای مثنوی ابتدا دهان بسیاری از دریاها را تلخ گردانید، به ویژه وقتی تأویل‌ها و مثال‌هایی در آن دیدند که بر خلاف فکر و اندیشه‌های آن‌ها بود(24-25/6). مولانا دریای مثنوی را دریایی شیرین می‌خواند. جزیره‌ای که باید در آن فرجه کرد تا به لطایف و ظرایف آن پی برد (66-67/6). مولانا پیوسته دغدغه‌ی اعتراض این مخاطبان و خوانندگان مثنوی را دارد که آن‌ها نتوانند به جان و معنای مثنوی پی ببرند. ظاهر مثنوی

مانند ظاهر قرآن است که «يُضْلَّ به كثيرًا». اما برای «يهدي به كثيرًا» باید به جان و باطن
مثنوی پيوست:

صورتی ضال است و هادی معنوی هادی بعضی و بعضی رامضل	پس ز نقش لفظهای مثنوی در نبی فرمود کاین قرآن ز دل
(655-656/6)	(655-656/6)

باز هم در این آبيات از مثنوی ياد می‌کند:
آب دریا را اگر نتوان کشید
گردشی عطشان بحر معنوی
فرجه کن چندان که اندر هر نفس
باد که را ز آب جو چون واکند
شاخه های تازه‌ی مرجان بیسن
چون ز حرف و صوت و دم یکتا شود

(66-71/6)

اگر عاری از هرگونه خبث و بغض در جزیره‌ی مثنوی تفرق کنید، معنویت آن را
خواهید دید. خواهید فهمید که شاخه‌های باغ مثنوی از جان روییده اند. وقتی
پوسته‌ی حرف و صوت و ظاهر کلام را توانستید پس بزنید، متوجه جان مطلب خواهید شد؛
اما این زمان ممکن است که شما، خود نیز از عوارض و فشریت بیرون آمده باشید. اگر
خودتان معنا شدید، می‌توانید با معانی مثنوی پیوند پیدا کنید. مولانا در بیتهای بالا و
ابیات بعدی این پیام را انتقال می‌دهد که مثنوی برگرفته از سهم جسم و خاک نیست، بلکه
مانند هر کتاب آسمانی دیگر، نتیجه‌ی الهام و شور و جذبه است. در این تمثیل، صورت
ظاهر مثنوی به جسم انسان و محتوای آن را به جان انسان تشبیه می‌کند. همان‌طور که
جسم و جان در دایره‌ی اختیار حق است؛ صورت و معنای مثنوی نیز چنین است. هرگاه
خداآنده بخواهد، پیامها و الهامات به صورت نمودهای زبانی حضور پیدا می‌کنند و اگر او
بخواهد جان مثنوی را به کسی بنمایاند؛ می‌تواند جان و معنای را عاری از حرف و صوت کند.
مثنوی دکان فقر است. هر دکانی کالایی برای فروش دارد، در مثنوی نمی‌توان تجارت
دنیایی کرد، بلکه هر که اهل تجارت درک حق و وحدت است، باید به بازار مثنوی بیاید. به
همه‌ی دکان‌ها برای بالا بردن کالا رو می‌آورند، در دکان مثنوی باید هرچه کالا داری بدھی

و درویشی برگزینی. اگر خالی از هر ادعایی شدی، می‌توانی به مثنوی رو کنی تا بتوانی جان حقیقت را در آن ببینی:

مثنوی دکان فقر است ای پسر	هر دکانی راست سودایی دگر
قالب کفش است اگر بینی تو چوب	در دکان کفش‌گر چرم است خوب
بهر گز باشد اگر آهن بُود	پیش بزازان قَز و ادکن بود
غیر واحد هرچه بینی آن بت است	مثنوی مادکان وحدت است

(1525-1528 /6)

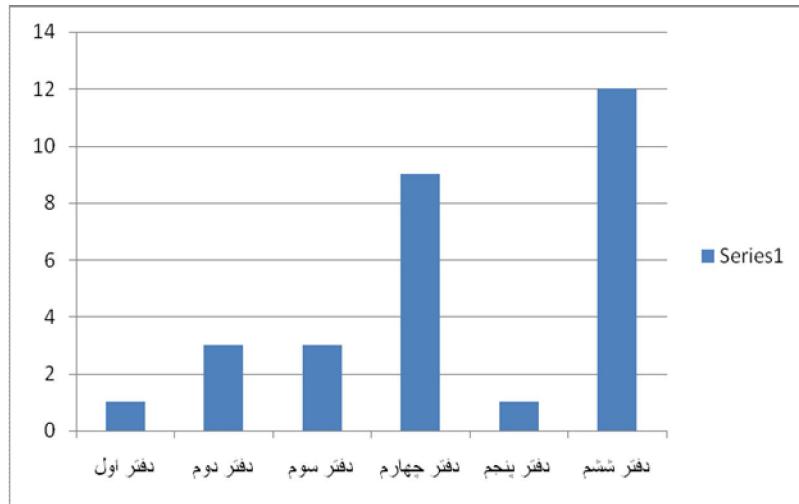
اگر بیشه تبدیل به قلم شود و دریا تبدیل به جوهر گردد، باز نمی‌تواند مثنوی را به پایان برساند (2248/6). زیرا مثنوی فریاد انسان است. حاصل آمده از تلاطم عشقی است که گوینده‌اش در جاذبه‌های آن گرفتار آمده است و انسان هرگز از این تلاطم جزر و مد، رهایی پیدا نخواهد کرد:

مثنوی رانیست پایانی امید	گر شود بیشه قلم دریا مددید
می‌دهد تقطیع شعرش نیز دست	چارچوب خشتزن تاخاک هست
خاک سازد بحر او چون کف کند	چون نماند خاک و بودش جف کند
بیشه‌ها از عین دریا سرکشد	چون نماند بیشه و سر در کشد

همان‌گونه که در نمودار زیر نمایش داده شده، مولانا در مجموع شش دفتر، 29 مرتبه

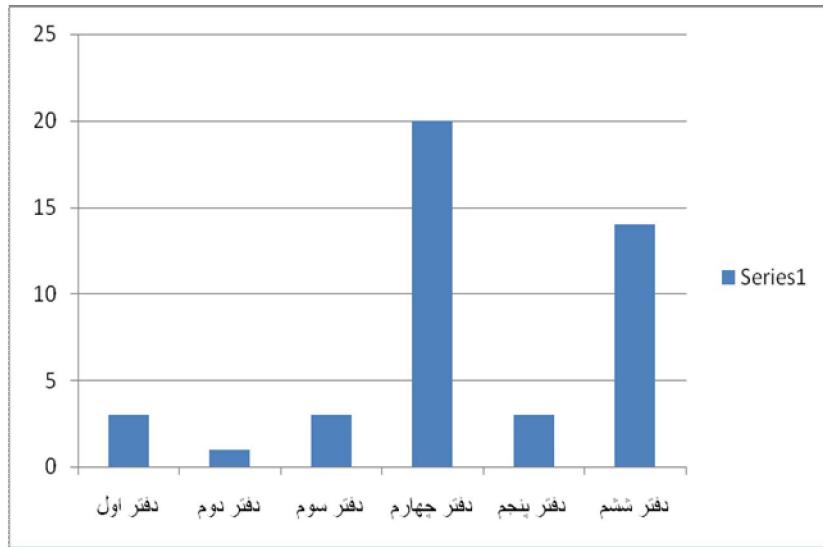
لفظ مثنوی را آورده است:

2098	← دفتر اول
۱۵.۶	← دفتر دوم
1228.4233.4441	← دفتر سوم
۱۳،۴۵،۸،۷۵۴.۷۹۰.۳۴۵۹	← دفتر چهارم
4227	← دفتر پنجم
۳.۶۷.۶۸.۱۸۴.۵۲۵.۶۵۵.۱۵۲۶.۱۵۲۸.۲۲۴۸.۳۵۵۷.۳۶۶۶.۴۱۸۷	← دفتر ششم



او همچنین در مجموع شش دفتر، 44 مرتبه با الفاظ دیگری از مثنوی یاد کرده که در نمودار زیر نمایش داده شده است:

دفتر اول آب حیوان: 2595 سخن: 2596 و 4001
 دفتر دوم سودا و سود: 7.
 دفتر سوم سوم دفتر: 1 و 2 کتاب: 2109
 دفتر چهارم ضمیر اشاره «این»: 2، ضمیر مفعولی «ش»: 757 و 758، این حرف: 34، این کاروان: 14، حذف نهاد که مثنوی بوده است: 12 و 3461 و 3462، چارمین جلد: 39، آب نیل: 33 و 3430، ضمیر شاره «او»: 758، آین آهنگ: 466، زیبا فسون: 2075، حوض شیر: 3423، حدیث: 3430، کلام: 3460.
 دفتر پنجم سفر پنجم: 1، ضمیر مفعولی «ش»: 4229، استار: 4230.
 دفتر ششم ضمیر اشاره «این»: 2004، ضمیر مفعولی «ش»: 185، حذف نهاد که مثنوی بوده است: 186 و 71، ضمیر اشاره «او»: 105 و 184، قسم سادس: 3 و 1، حسامی نامه: 2، شش صحف: 4، ستاره‌ی بی‌جهت: 105، تیغ خورشید: 90، شرق: 91، آفتاب: 92.



نتیجه :

خلاصهی سخن این که مثنوی، نخستین سرچشمه برای شناخت خودش محسوب می شود. همان‌طور که در متن آمد، مولانا در مجموع این شش دفتر با الفاظ گوناگون از مثنوی یاد کرده و گزافه نیست اگر بگوییم در اندک موارد، سخشن قدری اغراق‌آمیز می‌نماید. او در دفتر چهارم و ششم، بیش از سایر دفترها، از لفظ مثنوی سخن رانده که در متن مقاله و بر روی نمودار به وضوح نمایان است. به عنوان مثال، در مقدمه‌ی دفتر چهارم، چنین می‌گوید: «دفتر چهارم حرکتی است به سوی نیکوترین جای‌های بهاری و بزرگ‌ترین فایده‌های معنوی». پس پیداست با دفترهای نخستین تفاوت بارزی دارد. به زبان دیگر، دفتر چهارم، خورشید آسمان مثنوی تلقی می‌شود. دفتر ششم هم نزد مولانا برتری خاصی دارد، به طوری که آن را نوری می‌داند که به شش جهت بالا، پایین، جنوب، شمال، شرق، غرب و کنایتاً تمام هستی، نور می‌بخشد(4/6). نمودارهایی که رسم شده‌اند، هم مؤید سخنان ما هستند.

کتاب نامه :

قرآن کریم

افلاکی، شمس الدین محمد. 1362. مناقب العارفین، تصحیح تحسین یاسیجی، جلد اول و دوم، تهران: نشر دنیای کتاب.

بهنام فر، محمد. رستمی، صدیقه. 1389. «مقام و مرتبه‌ی دل در مثنوی»، فصل نامه‌ی علمی و پژوهشی ادبیات و عرفان، سال دهم، شماره 26، صص 21-38.

زمانی، کریم. 1387. شرح جامع مثنوی معنوی، مجلّدات اول تا ششم، تهران: انتشارات اطّلاعات.

زرین کوب، عبدالحسین. 1366. سرّ نی، جلد اول، تهران: انتشارت علمی.

فروزان فر، بدیع الزّمان. 1375. شرح مثنوی شریف، مجلّدات اول تا سوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

گولپینارلی، عبدالباقي. 1382. مولویه پس از مولانا، ترجمه‌ی توفیق هاشم پور سبحانی، تهران: انتشارات علمی.

